

حضرت امام به مرحوم عراقی جواب داده اند:

«و لا یخفی ما فیہ لأنّ العلم بالشیء هو الكشف عنه، و لا یعقل الكشف التفصیلیّ فی حال واحد عن شیء واحد مرتّین، فمع العلم التفصیلیّ بأنّ اللفظ الکذائی معناه کذا لا یعقل أن یکون التبادر موجّباً لحصول مصداق آخر منه فی هذا الحال كما هو المفروض، و مع الذهول عن التفصیل یرجع إلى الارتکاز.»^۱

توضیح:

- (۱) علم تفصیلی یعنی «مکشوف شدن تفصیلی یک شیء».
 - (۲) و معقول نیست یک شیء دو مرتبه، نزد عالم بالتفصیل مکشوف باشد.
 - (۳) پس اگر علم تفصیلی به الف داریم، معقول نیست در همان حال علم تفصیلی دیگری به الف پیدا کنیم.
 - (۴) اگر علم نخستین؛ تفصیلی نیست، و علم اجمالی است، که این کلام آخوند است.
- ایشان سپس به نکته ای اشاره می کنند و آن را منشأ اشتباه مرحوم عراقی بر می شمارند:
- «و الظاهر وقوع الخلط بین الصور الحاصلة فی الذهن - أي المعلوم بالذات - و بین الكشف عن الواقع - أي المعلوم بالعرض - فما یتکرّر هو الأوّل، و ما یتوقّف علیه هو الثانی»^۲

توضیح:

- (۱) مرحوم عراقی^(ره) بین صورت ذهنیه (معلوم بالذات) و کشف عن الواقع (کشف معلوم بالعرض) خلط کرده است. [توجه شود که امام^(ره) می گویند آنچه در ذهن حاصل می شود صورت ذهنیه است که علاوه بر اینکه کیف نفسانی و صفت نفس است، کاشف از خارج و واقع هم هست. حال اگر ذهن، صورت های متعددی هم از یک شیء پدید آورد، کاشفیت آن صورت ها متعدد نیست یعنی همه، یک چیز را معلوم می کنند.]
- (۲) آنچه تبادر بر آن متوقف است، کاشفیت است که قابل تکرار نیست و آنچه قابل تکرار است، صورت ذهنیه است که موقوف علیه نیست.^۳

ما می گوئیم :

کاشفیت خارج برای ما چیزی غیر از صورت ذهنیه نیست (به اینکه عارض بر صورت ذهنیه شود و یا معلول آن باشد) بلکه کاشفیت به نفس همین صورت است (و اساساً هویت آن صورت همان کاشفیت صورت است) و لذا اگر کاشفیت تکرار نشدنی است، صورت هم واحد است.

۱. مناهج الوصول، ج ۱، صفحه ۱۲۶

۲. همان

۳. این جواب در کتاب المحاکمات نوشته مرحوم شبیر خاقانی هم مورد اشاره قرار گرفته است. [المحاکمات بین الکفایة و الاعلام الثلاثة،

ج ۱ ص ۳۱۷]

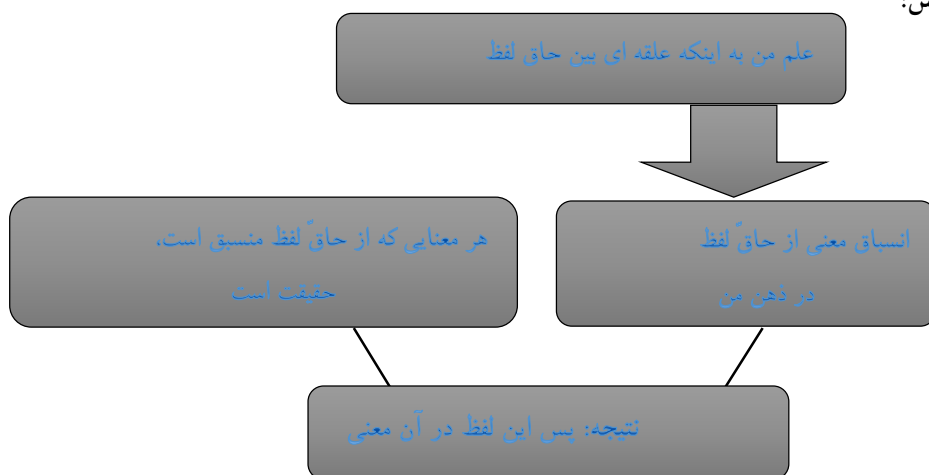


شش) ما در جواب از اشکال دور می‌گوییم:

۱) نخست باید این نکته را معلوم کنیم که تبادر معلول چیست و علت برای چیست؟ بالوجدان تبادر معلول علم ما به علقه بین لفظ و معنی است و اگر چنین علقه ای نبود، معنی برای ما متبادر نمی‌شد. ولی آنچه از تبادر نتیجه می‌گیریم وجود چنین علقه ای نیست (تا شکل دور پیش آید) بلکه حقیقت بودن این علقه است البته این نتیجه ناشی از نفس تبادر نیست بلکه ناشی از استدلالی است که همراه با تبادر مطرح می‌شود (اینکه انسباق معنی یا از علقه ذاتی ناشی می‌شود یا از قرینه یا از وضع و چون اولی و دومی نیست، پس ناشی از وضع است).

۲) با این حساب آنچه حقیقت بودن معنی را معلوم می‌کند «تبادر + آن استدلال» است و شروطی هم که مطرح است (اینکه از حاق لفظ باشد) به خاطر کامل شدن آن استدلال است. اما می‌توان گفت که علامت حقیقت، تبادر یعنی

جزء العلة است. پس:



پس:

- علم اولیه ← علم به اصل علقه بین حاق لفظ و معنی
 - علم ثانویه ← علم به حقیقت بودن علقه
- و این ها یکی نیستند تا دور لازم آید.

✚ إن قلت: در همین استدلال فوق، اگر کبری را چنین قرار دهیم: هر معنایی که با حاق لفظ علقه دارد، حقیقی است، استدلال کامل است و اصلاً کاری هم به «تبادر» نداریم، پس این استدلال، ناقص است.

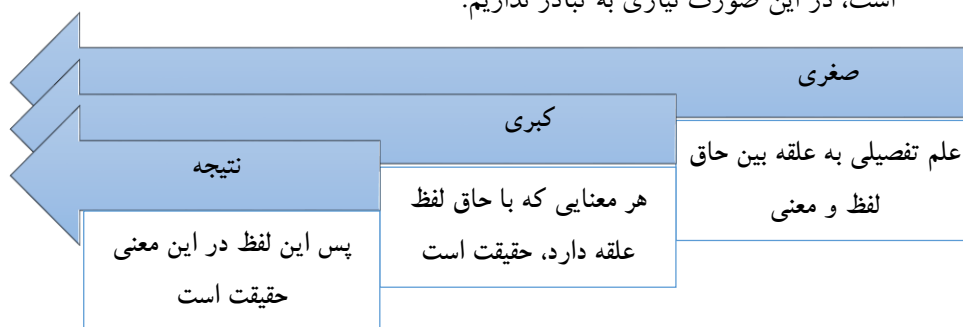
✚ قلت: وقتی می‌توانیم این کبری را در قیاس قرار دهیم که علم اولیه، علم تفصیلی باشد و حال آنکه فرض کرده - ایم آن علم، علم بسیط و اجمالی است.

✚ إن قلت: اگر علم اولیه را علم اجمالی فرض کرده اید، جواب آخوند برای حل مشکل کافی است.

✚ قلت: آن هم جوابی مستقل و قابل قبول از دور است، ولی ضرری به صحت این جواب نمی‌زند.



و لكن الانصاف: على رغم آنچه گفتیم، باز هم این جواب کامل نیست چرا که: اگر علم اولیه، علم تفصیلی است، در این صورت نیازی به تبادر نداریم.



و اگر علم اولیه، علم اجمالی است، در این صورت با چنین شرایطی مواجه هستیم:



پس در هر صورت باید برای فرار از اشکال دور، به تمایز علم اجمالی و علم تفصیلی استناد کنیم ضمن اینکه برای اثبات حقیقت بودن لفظ در معنی، مرحله ای دیگر لازم است که از ضمیمه صغری و کبری مطرح شده، حاصل می شود.

هفت) «جواب مرحوم تهرانی از دور» (سومین جواب)

مرحوم شیخ هادی تهرانی از شاگردان شیخ انصاری بر «دور» اشکال کرده است. این اشکال را مرحوم اصفهانی در

نهاية الدراية مطرح کرده و از آن جواب داده است:

«ربما يقال» معنی کون التبادر علامة كونه دليلاً إتياناً على الوضع حيث أنه معلول له، و هو لا يقتضى إلاّ

كون الوضع مقتضياً به و العلم شرط تأثيره فلا مجال لتقرير الدور، حيث انّ صفة الاقتضاء و المعلوليّة غير موقوفة



على العلم، كما لا مجال لدفعه بأنه علامة للجاهل عند العالم فإنّ صفة المعلوليّة بالمعنى المذكور ثابتة في حدّ ذاتها
من غير نظر إلى العالم و الجاهل»^۱

توضیح:

- (۱) معنای اینکه تبادل علامت وضع باشد، آن است که تبادل معلول وضع باشد تا به طریق برهان آنی بر وضع دلالت کند.
- (۲) اما این مطلب به این معنی (اقتضا) است که وضع مقتضی است و علم به وضع شرط تأثیر است. [پس وضع مقتضی یعنی جزء العلة است.]
- (۳) پس دور مطرح نمی شود چراکه مقتضی بودن (جزء العلة بودن) متوقف بر علم نیست. [یعنی علم ثانوی حاصل از تبادل است و تبادل معلول وضع است و علم اولیه صرفاً شرط تأثیر علیت وضع است.]
- (۴) مرحوم اصفهانی در جواب می نویسد: این جواب، دور را رفع نمی کند، چرا که همانطور که معلول متوقف بر علت است، متوقف بر جزء العلة هم هست (علم به وضع معلول تبادل ← تبادل معلول وضع + علم به وضع).

